

مجله پژوهش های اسلامی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال پنجم، شماره هفتم، تابستان ۱۳۹۰

تعاملات و خدمات متقابل قرآن و نحو عربی*

دکتر قاسم بستانی

دانشیار دانشگاه شهید چمران اهواز

چکیده

قرآن در قرائت های متفق علیه و مختلف فیه خود و نحو عربی در احکام و قواعد گوناگون و بی شمار خود، از دیرباز در کنار یکدیگر مورد توجه علمای اسلام بوده اند. کمتر قاعده ای نحوی وجود دارد که شاهدی از قرآن و قرائت های قرآنی به همراه نداشته باشد و کتب نحوی لبریز از آیات قرآنی از قرائت های مختلف آن است که جهت استشهاد و تأیید حکم یا قاعده ای نحوی بدان اشاره شده است.

از سویی دیگر، هیچ آیه و قرائت قرآنی وجود ندارد که مورد توجیه و تعلیل نحویین واقع نشده باشد و کتب تفسیر نیز لبریز از تجزیه و تحلیل های نحوی برای دستیابی بر معانی قرآن می باشند. این وضعیّت از تعاملات بسیار و خدمات متقابل متنوع قرائت های قرآنی با علم نحو عربی حکایت می کند. اما این تعاملات فیما بین قرآن در قرائت های متفق علیه و مختلف فیه و نحو عربی، دقیقاً کدامند؟ و ابعاد آن چیست؟ در این مقاله به روش کتابخانه ای سعی شده، حتی الامکان انواع و اقسام این تعاملات و خدمات متقابل را همراه با نمونه هایی، گردآوری و تدوین کند و ابعاد آن دو را از این طریق بر خواننده آشکار نماید.

امید است که این پژوهش موجب فتح بابی برای استقرای دقیق تر ابعاد این تعاملات و خدمات متقابل گردد.

واژگان کلیدی

قرآن، قرائت ها، نحو، تعاملات، خدمات متقابل.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۷/۸/۲۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۴/۱۳

۱- مقدمه

۱-۱- دانشمندان بر این مطلب اجماع دارند که در زبان عربی و نحو می‌توان به تمام قرائتها؛ خواه متواتر^۱ و خواه شاذ^۲، استناد و احتجاج کرد؛ حتی اگر آن قرائت مخالف مشهور در زبان عربی باشد که در همان مورد، بدان احتجاج می‌شود؛ هر چند نتوان بر آن قیاس کرد [و لفظ یا کاربردی را در زبان عربی بر اساس آن، تولید نمود] (سیوطی: ۵۱). نمی‌توان گفت که به طور قطع تنها انگیزه و علت اصلی تأسیس نحو، صیانت از قرآن و قرائت آن بوده است؛ اما با نگاهی اجمالی به محتویات کتب نحوی، آنچه قطعی به نظر می‌آید، آنست که علم نحو از بدو تأسیس خود، ارتباط تنگاتنگی با قرآن و قرائتهای آن داشته و تعاملات و خدمات متقابلی، در طول تاریخ، میان آن دو صورت گرفته است و نحوی‌ها، علیرغم روشها و مکاتب مختلفی که داشته‌اند؛ همچون مکتب کوفی، مکتب بصری و مکتب بغدادی، قواعد خود را بر اساس اسلوبهای قرآن و قرائتهای آن بنا کردند و کتابهای دانشمندان این مکاتب، مشتمل بر بیشتر قرائتهای قرآنی از متواتر و شاذ آن بود؛ چون قرائات مؤثوق‌ترین مآخذ و مهمترین مصدري بودند که نحوی‌ها می‌توانستند قواعد نحوی خود را از آنها استخراج کرده یا بدان مستند و مؤید سازند (سیوطی: ۵۱ و مخزومی: ۳۸۲).

از سویی دیگر، علمای نحو به دفاع از قرائتها و توجیه و تعلیل آنها پرداخته و با کشف و وضع قواعد صرف و نحو، علاوه بر کشف و فهم معانی قرآن، نسبت به عدم ورود قرائتهای شاذ به قرآن- به خصوص قرائتهایی که زبان عربی موافق آنها نبوده یا مخلّ در معنا و لفظ قرآنی بودند- و در نتیجه نسبت به عدم ورود تحریف به قرآن سهم بسزایی داشته‌اند. ابن سراج (محمد بن سری بن سهل، از بغداد و یکی از بزرگان ادب و نحو، م. ۳۱۶هـ) نخستین نحوی بود که در احتجاج قرائتهای سبعة و توجیه آنها نوشت که ظاهراً کتابش به پایان نرسید و در حال حاضر چیزی از آن درسترس نمی‌باشد. ابن خالویه (حسین بن أحمد، لغت‌شناس و از بزرگان نحو، م. ۳۷۰هـ) نیز از جمله کسانی است که بیشترین کتاب را در باره قرائتها و توجیه آنها نگاشت، از جمله «الحجة فی القراءات السبع» و «إعراب القراءات السبع و عللها»؛ هر چند که این تألیفات کوتاه و مختصر بودند. همچنین ابوعلی فارسی (حسن بن أحمد، یکی از بزرگان نحو، م. ۳۷۷هـ) که دارای کتاب پر حجمی در توجیه نحوی و لغوی قرائتهای سبعة بود و مکی بن ابی طالب (مقرئ، دانا به

تفسیر و نحو، م. ۴۳۷ هـ) در کتابش «الکشف عن وجوه القراءات السبع و عللها» آن را تلخیص نمود (فاخر، ج ۱: ۲۶).

خلاصه آن که قرائتهای قرآنی در انواع مختلف آن از متواتر و شاذ، منبعی بسیار خوب و ثروت نحوی بزرگی برای دانشمندان نحو بود که مطالب بسیاری را از آن گرفته یا مورد نقد و ردّ و اثبات قرار داده‌اند و همچنان این منبع مورد توجه دانشمندان زبان عربی به در علوم مختلف آن مانند لغت، بلاغت، لهجه‌شناسی و ... است (لبدی: ۳۴۷).

از سویی دیگر، بسیاری از نحویین خود از قرّاء مشهور و صاحب قرائت مشهور می‌باشند، مانند: أبو عمرو بن علاء (زبان بن عمار، از بزرگان لغت و ادب و از قرّاء سبعة، م. ۱۵۴ هـ)، عبدالله بن ابی اسحاق حضرمی (زیادی، از موالی و از بزرگان نحو در بصره، م. ۱۱۷ هـ)، حمزه (ابن حبیب زیات، از موالی، از عالمان به قرائت و از قرّاء سبعة، م. ۱۵۶ هـ)، کسائی (علی بن حمزه، از بزرگان لغت، نحو و قرائت و از قرّاء سبعة، م. ۱۸۹ هـ) (افراد مذکور از اصحاب قرائت شمرده می‌شوند)، عیسی بن عمر ثقفی (از موالی، شیخ خلیل، سیبویه و ابن علاء و از بزرگان لغت و نحو، م. ۱۴۹ هـ)، یونس بن حبیب (از موالی، از بزرگان ادب و نحو در بصره و شیخ سیبویه، کسائی، قرّاء و بسیاری دیگر، م. ۱۸۲ هـ)، خلیل بن احمد فراهیدی (از بزرگان لغت و ادب و واضع علم عروض و نگارنده نخستین فرهنگ لغت عربی: «العین»، استاد سیبویه، م. ۱۷۰ هـ)، قرّاء (یحیی بن زیاد، از موالی، بزرگ کوفی‌ها در نحو و لغت و ادب، م. ۲۰۷ هـ) (مخزومی: ۳۸۲).

از این رو، می‌توان گفت که قرائتهای قرآنی از زمان تأسیس علم نحو، ذهن نحوی‌ها را به خود مشغول کرده بود و چه بسا توجه آنان بدین قرائتها بود که آنان را به مطالعات نحوی برانگیخت تا میان قرائت و عربیت؛ میان قرائتی که روایت کرده و شنیده‌اند و کلام عربی که روایت کرده و شنیده‌اند، هماهنگی و انسجام ایجاد نمایند (مکرم: ۵۵).

۱- ۲- چه بسا، نخستین نشانه‌ای که قرائتهای قرآنی و علم نحو را به هم پیوند می‌دهد، در شروط سه‌گانه‌ای متجلی است که علمای قرائت برای شناسایی قرائت صحیح و معتبر (به اصطلاح مشهور) از غیر آن، وضع کرده بودند. این شروط عبارتند از:

الف) موافقت با زبان عربی و لو به وجهی من وجوه.

ب) موافقت با رسم الخط مصاحف عثمانی و لو به وجهی محتمل.

ج) صحّت نقل و سند قرائت (زرکشی، ج ۱: ۱۳۳، زرقانی، ج ۱: ۴۱۳، ابن الجزری،

النشر، ج ۱: ۱۰).

به این شروط و ارکان بزرگان بسیاری تصریح کرده‌اند؛ از جمله محمد بن جریر طبری (صاحب تفسیر جامع البیان، م. ۳۱۰ هـ) (مکی: ۶۰)، ابن خالویه (م. ۳۷۰ هـ) (فضلی، ص ۴۳)، مکی بن ابی طالب قیسی (م. ۴۳۷ هـ) (مکی: ۱۰، ۱۰۳، ۱۳۹)، أحمد بن عمار مهدوی (م. پس ۴۳۰ هـ) (ابن الجزری، النشر: ۱: ۹)، أبو عمرو دانی (عثمان بن سعید، از بزرگان علم قرائت و صاحب کتاب التیسیر فی القراءات السبع، م. ۴۴۴ هـ) (همان، ج ۱: ۹)، أبو شامة (عبدالرحمن بن اسماعیل، م. ۶۶۵ هـ) (أبوشامة: ۱۴۵، ۱۷۱)، و به خصوص ابن الجزری (محمد بن محمد، خاتم علم قراءات و صاحب النشر فی القراءات العشر، م. ۸۳۳ هـ) (ابن الجزری، النشر، ج ۱: ۹ و ۴۴).

مراد از موافقت با زبان عربی ولو به وجهی از وجوه، موافقت با یکی از وجوه زبان عربی است، خواه أفصح یا فصیح، اجماعی یا مختلف فيه باشد (ابن الجزری، النشر، ج ۱: ۹، زرقانی، ج ۱، ص ۴۱۸، صبحی صالح: ۲۵۰) و با توجه به این که موافقت با عربیت ولو به وجهی از وجوه، یکی از شروط صحت قرائت شمرده شده است، شکی نیست که ارتباط مستحکمی میان قرائتها و نحو وجود دارد.

۲- تعاملات و خدمات متقابل قرائات و نحو

۲-۱- ایجاد یا کمک قرائات به ایجاد قاعده‌ای نحوی

لازم به ذکر است که برخی از قرائتها، قاعده‌ای نحوی را به وجود آورده یا منجر به ایجاد قاعده‌ای شده‌اند. این قواعد، متنوع و بسیار بوده و به آسانی قابل تحدید و استقراء نیستند و برخی از آنها کلی و غیر منسوب به فردی یا مکتبی خاص و برخی جزئی و منسوب به فرد یا مکتبی خاص می‌باشد (لبدی: ۳۴۷).

۲-۱-۱- قواعد کلی که قرائتها باعث ایجاد آنها شده‌اند:

۱- نصب مضارع مقترن به فاء سببیه پس از رجاء بر اساس حمل آن بر تمنی: این قاعده از قرائت حفص (راوی عاصم) در آیه ذیل گرفته شده است: «لَعَلِّي أُنَبِّئُكَ بِمَا لَمْ يَدَّبَّرُوا مِنَ الْقُرْآنِ يُدْرِكُهُ الْفَجْرُ فَكَانَ مُجْدِبًا فِيهِ كَذَّبَ عَلَيْهِتُمْ أُولَئِكَ لَعَلَّيْكُمْ يَرْجِعُونَ» (غافر/۳۶-۳۷) که به نصب فعل مضارع «فَأُطَّلِعَ» خوانده است. دیگر قرآء از جمله شعبه (دیگر راوی عاصم) آن را به رفع خوانده‌اند، همچنان که عاصم در «و ما يُدْرِكُكَ لَعَلَّهٗ يَرْجِعُ أَوْ يَتَدَكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الدُّكْرَى» (عبس/۳-۴) نیز به نصب خوانده و دیگر قرآء به رفع خوانده‌اند (ابن الجزری، النشر، ج ۲: ۳۶۵، ابن هشام، أوضح المسالك، ج ۴: ۱۹۱، ابن خالویه: ۳۱۵).

۲- جواز رفع، نصب و جزم در فعل مضارع واقع پس از شرط و جوابش: این قاعده از قرائتهای وارد در آیه ذیل: «وَإِنْ تَبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تَخَفُوهُ يَحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ» (بقره/۲۸۴) گرفته شده است. در این آیه، عاصم، ابن عامر، أبو جعفر و یعقوب، به رفع «فَيَغْفِرُ» و دیگر قراء عشره^۳، به جزم و ابن عباس و أعرج، به نصب بر اساس اضمار «أَنْ» خوانده اند (ابن الجزری، النشر، ج: ۲: ۲۳۷، ابن هشام، أوضح المسالك، ج: ۴: ۱۲۳، مکی، مشکل اعراب القرآن، ج: ۱: ۱۲۱).

۳- جواز رفع و نصب مضارع واقع بعد از «أَنْ» که قبل از آن فعلی از افعال رجحان (که بخشی از افعال قلوب است) آمده باشد: این قاعده از قرائت حمزه، خلف، یعقوب، أبو عمرو و کسائی در آیه ذیل: «وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً» (مائده/۷۱) گرفته شده که به رفع «تَكُونَ» خوانده اند. دیگران، این مورد را به نصب خوانده اند (ابن الجزری، النشر، ج: ۲: ۲۵۵، ابن هشام، أوضح المسالك، ج: ۴: ۱۶۱، مکی، مشکل اعراب القرآن، ج: ۱: ۲۳۹).

۲-۱-۲- قواعد جزئی که قرائتها باعث ایجاد آن شده اند

۱- جواز تأیید فعل در نثر اگر فاعل مؤنث منفصل از فعلش به إِلاّ، باشد. اکثر چنین کاری را در شعر فقط اجازه داده اند اما کسی به جواز آن در نثر نرفته است، مگر ابن مالک که به قرائت به رفع «صیحة» در: «إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيِّحَةً وَاحِدَةً» (یس/۲۹) استناد کرده است که قاریانی چون أبو جعفر، شبیه و معاذ قاری، آن را بنا بر تامه بودن کان و فاعل بودن صیحة، به رفع خوانده اند (ابن الجزری، النشر، ج: ۲: ۳۵۳، ابن مالک، ج: ۱: ۲۶۶، سیوطی، همع الهوامع، ج: ۳: ۳۳۴، ابن زنجله: ۶۰۰، خطیب، ج: ۷: ۴۷۷).

۲- جواز عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده جار: بصری‌ها این امر را منع؛ ولی کوفی‌ها، أخفش، یونس و ابن مالک آن را اجازه داده اند و بر قرائت به جرّ «الأرحام» توسط حمزه و مطوعی در: «وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ» (نساء/۱) استناد کرده اند (ابن الجزری، النشر، ج: ۲: ۲۴۷، خاروف: ۷۷، ابن مالک، ج: ۱: ۵۶۱، مکی، مشکل اعراب القرآن، ج: ۱: ۱۷۷-۱۷۶).

هر چند آشکار نیست که آیا حقیقتاً این قواعد از قرائت گرفته شده اند یا آن که قرائتها جهت تأکید و تأیید این قواعد، مطرح شده اند؟ چرا که هر دو وجه محتمل است. به خصوص آن که نمی‌توان گفت که قرآن بر اساس قاعده‌ای سخن گفته که عرب آن را نمی‌شناخته و به کار نمی‌برده است. مگر آن که گفته شود که قاعده مذکور، هر چند نزد

عرب شناخته شده نبوده است، اما از امکانات زبان عربی می باشد و اصالتاً و ذاتاً غلط نبوده و عرفاً منعی برای کاربرد آن وجود ندارد و این قرآن است که برای نخستین بار، کاربرد آن را عملی ساخته است.

۲-۲- قرائتهایی که بدان قاعده‌ای نحوی تأیید و تقویت شده است:

ذیلاً برخی از این قواعد آورده می شوند، اما پیش از آن باید متذکر شد که کوفی‌ها چه از حیث مکتب و چه از حیث علمای آن، بیش از دیگران به قرائتهای قرآنی، برای تأیید و پشتیبانی قواعد زبان عربی، استناد می کردند (لبدی: ۳۵۳):

۱- جواز رفع و نصب اسم مفرد معرف به «أل» و معطوف برمنادای مضموم، مانند: «یا مُحَمَّدُ وَاَلْغُلَامُ» که در معطوف رفع بر اساس عطف بر لفظ «محمّد» و نصب بر اساس مراعات محل جائز است و وجه نصب، به قرائت قراء سبعه در: «یا جِبَالُ اُوْبِي مَعَهُ وَاَلطَّيْرُ» (سبأ/ ۱۰) که به نصب «الطیر» خوانده‌اند و وجه رفع، به قرائت سلمی، أبو یحیی، یعقوب و ابن اَبی عبلة که به رفع «الطیر» خوانده‌اند، تأیید شده است (ابن الجزری، النشر، ج ۲: ۳۴۹، أبو حیان، ج ۸: ۲۵۲، ابن هشام، أوضح المسالك، ج ۴: ۳۵-۳۶، خطیب، ج ۷: ۳۴۱-۳۳۹).

۲- جواز صرف غیر منصرف به قصد تناسب و هماهنگی: این قاعده به قرائت نافع، أبو جعفر، کسائی، شعبه، رويس (در یکی از دو وجه خود) و هشام (در یکی از دو وجه خود) و نیز حسن و شنبوذی در: «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلْسِلًا وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا» (دهر/ ۴) تأیید شده است، چون در قرائت اینان، کلمه «سلاسل» به جهت هماهنگی با مابعد، منصرف خوانده شده و تنوین گرفته است (ابن الجزری، النشر، ج ۲: ۳۹۴، خاروف: ۵۷۸، مکی، مشکل اعراب القرآن، ج ۲: ۴۳۶).

۳- جواز آوردن «مع» به صورت اسم: سیبویه در این قاعده بر قول عرب: «ذهب من مَعَهُ» استناد می کند. قاعده مذکور به قرائت یحیی بن یعمر و طلحه بن مصرف در: «هَذَا ذِكْرٌ مِنْ مَعِيَ» (انبیاء/ ۲۴) که به تنوین «ذکر» و کسر میم «من» خوانده، تأیید می شود (ابن جنی، المحتسب، ج ۲: ۶۱، سیبویه، ج ۱: ۴۲۰، ج ۳: ۳۸۶، مکی، مشکل اعراب القرآن، ج ۲: ۸۲، خطیب، ج ۶: ۱۲-۱۱).

۴- جواز نائب فاعل شدن غیر مفعول به، با وجود مفعول به: برخی از کوفی‌ها و همچنین آخفش بدین جواز رفته و به ابیاتی در این رابطه استناد کرده‌اند. همچنان که به قرائت أبو جعفر در: «لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (جاثیه/ ۱۴) تأیید می شد که «لِيَجْزِيَ»

را به صورت مجهول و به نصب «قوماً» به عنوان مفعول به و نائب فاعل آوردن جار و مجرور یعنی «بما» با وجود مفعول به، خوانده است. در حالی که ابن عامر، حمزه، کسائی، خلف و أعمش به صورت «لَنْجَزِي قَوْمًا» و دیگران به صورت «لِيَجْزِي قَوْمًا» خوانده‌اند و در هر دو صورت قوماً مفعول به صریح است (ابن یعیش، ج ۷: ۷۵، سیوطی، همع الهوامع، ج ۱: ۵۸۶، ابن الجزری، النشر، ج ۲: ۳۷۲، خاروف: ۵۰۰، عکبری، ج ۲: ۲۳۲).

۲-۳- قرائتهایی که بدانها قواعد نحوی رد شده است

قرائتها علاوه بر ایجاد یا تأیید برخی قواعد نحوی، گاهی برای نقض و ردّ برخی از این قواعد به کار رفته‌اند. همچنان که می‌توان گفت که هر قاعده‌ای که بر قرائتی قرآنی، بنا شده باشد، در حقیقت، نقیض غیرش و ردّ بر آن می‌باشد. از جمله قواعدی که گفته شده با قرائتها ردّ شده است، قاعده بناء «حيثُ» بر ضم و عدم اعراب آن است که به قرائت به کسر «حيثُ» در: «سَتَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» (اعراف/۱۸۲، قلم/۲۴) نقض و به جواز اعراب آن حکم شده است (لبدی: ۳۶۰). هر چند ادعا شده که چنین قرائتی نقل شده است (خطیب، ج ۳: ۲۲۴)، اما مؤلف، بر صاحب این قرائت دست نیافته است. از سویی دیگر، بعضی مفسرین و نحویین تصریح کرده‌اند که «حيثُ» نزد برخی از اعراب مبنی بر ضم و نزد برخی دیگر مبنی بر فتح می‌باشد و برخی نیز آن را بر حسب محل، اعراب می‌دهند، اما از وجوه آن، به عنوان قرائت یاد نکرده‌اند (ابن عطیة، ج ۱: ۱۲۷، سیوطی، همع الهوامع، ج ۲: ۲۰۹، ابن هشام انصاری، مغنی اللیب: ۱۷۶).

۲-۴- قرائتهایی که موجب ترتب وجوه اعرابی در یک آیه شده است:

برخی از قرائتها موجب اختلاف نحویین در توجیه آیه از حیث اعراب و در نتیجه غنای مباحث نحوی گشته است. برای مثال می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱- به نصب خوانده شدن «كَلَّا» توسط ابن السميع و عیسی بن عمر در: «إِنَّا كَلَّا فِيهَا» (غافر/۴۸): این قرائت موجب اختلاف نحویین در توجیه آن شده است: فرأء و زمخشری «كَلَّا» را تأکید اسم «إِنَّ» و ابن مالک آن را حال از ضمیر ظرف «جار و مجرور» می‌دانند و ابن هشام نیز معتقدست که آن بدل از ضمیر در «إِنَّ» می‌باشد و برآنست که بدل کل آمدن اسم ظاهر، از ضمیر جائز است چون مفید احاطه است، همچنان که در مثل: «قُمْتُمْ نَلَاتُكُمْ» چنین آمده است (مکی، مشکل اعراب القرآن، ج ۲: ۲۶۷-۲۶۶، ابن هشام، مغنی اللیب: ۱۹۹، ۴۸۱، خطیب، ج ۸: ۲۳۶-۲۳۵).

۲- به نصب خوانده شدن «قَلْب» توسط ابن ابی عبلة در: «فَإِنَّهُ أَثِمٌ قَلْبَهُ» (بقره/۲۸۳): نحوی‌ها در باره اعراب «قلب» بر اساس این قرائت اختلاف کرده‌اند: ابوحاتم بر آنست که آن تمیز است و مکی این رأی را بعید می‌داند، چون معرفه است و ابن هشام نیز آن را تضعیف کرده و صحیح آن می‌داند که شبیه به مفعول، مانند: حَسَنٌ وَجْهَهُ یا بدل از اسم إنَّ، باشد (مکی، مشکل اعراب القرآن، ج ۱: ۱۲۱-۱۲۰، ابن هشام، مغنی اللیب: ۲۳۸، خطیب، ج ۱: ۴۲۷-۴۲۶).

۳- به رفع و نصب خوانده شدن «مَوَدَّة» در: «وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (عنکبوت/۲۵): وجوه اعرابی مختلفی در خصوص این دو قرائت، به شرح ذیل گفته شده است: در قرائت به رفع، «ما» (از انما)، اسم موصول به معنای «الذین» و «مودة» خبر آن یا خبر برای مبتدای محذوف به تقدیر: هی مودة (و جمله خبر از «إن»)، می‌باشد و در قرائت به نصب، «ما»، کافه و «أوثاناً» مفعول به و «مودة» مفعول دوم یا مفعول لاجله می‌باشد (ابن الجزری، النشر، ج ۲: ۳۴۳، زجاج، ج ۴: ۱۶۷، ابوحیان، ج ۸: ۳۵۱، مکی، مشکل اعراب القرآن، ج ۲: ۱۶۷ به بعد، ابن خالویه: ۲۷۹).

تردید نیست که اختلاف نحوی‌ها در خصوص توجیه یک آیه با توجه به قرائتهای آن و تعدد وجوه اعراب آن، به سبب این قرائتها، به مطالعات نحوی غنای خاصی می‌بخشد؛ زیرا منجر به ردّ و اثبات‌های متعدّد شده و راه را بر مناقشات نحوی در ابعاد مختلف و در نتیجه معنایی، می‌گشاید.

۲- ۵- قرائتهایی که از آن ظرایف نحوی پدید آمده است:

از جمله آثاری که قرائتها بر علم نحو گذاشته‌اند، مطرح شدن پاره‌ای از ظرایف و غرایب نحوی و ظهور قواعدی شده که مأنوس یا شایع نبوده است. چه بسا، این امر یکی از عواملی باشد که منجر به گسترش بیش از اندازه قواعد نحوی شده است (لبدی: ۳۸۵). ذیلاً نمونه‌ای از آن ذکر می‌شود:

۱- إهمال «أن» مصدری ناصب مضارع: مشهور آنست که «أن»، حرف ناصب فعل مضارع پس از خود است. برخی نیز به جواز إهمال آن و حمل آن بر «ما» مصدری و رفع مضارع پس از آن رفته‌اند. قرائت ذیل از ابن محیصن: «لَمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرِّضَاعَةَ» (بقره/۲۳۳)، به رفع «یتم» بر اساس حمل «أن» مصدری بر «ما» مصدری غیر عامل، این قاعده را تأیید می‌کند (ابن هشام، مغنی اللیب: ۵۲۰، عکبری، ج ۱: ۹۷، خطیب، ج ۱: ۳۲۱-۳۲۰).

۲- جرّ اسم زمان به «لات»: مشهور آنست که «لات» اسم زمان مابعد خود را بر اساس آن که خبرش است، نصب می‌دهد. اما فرّاء بر آنست که این کلمه مابعد خود را جر می‌دهد و در این قاعده به قرائت به جرّ «حین» در «و لَات حین مناص» (ص/۳) استناد کرده است (ابن هشام، أوضح المسالك، ج ۱: ۲۸۷، مکی، مشکل اعراب القرآن، ج ۲: ۲۴۶).

۳- حمل «لمّ» جازم بر «کن» ناصب و نصب فعل مضارع پس از آن بدان: این قاعده متکی بر قرائت ابوجعفر در «ألّم تشرح لك صدرك» (انشرح/۱) که به نصب «نشرح» خوانده، می‌باشد (ابن جنی، المحتسب، ج ۲: ۳۶۶، ابوحیان، ج ۱۰: ۴۹۹، ابن هشام، مغنی اللیب: ۶۰۷).

۴- قرار گرفتن ضمیر فصل میان حال و صاحب حال: مشهور آنست که ضمیر فصل فقط میان مبتدا و خبرش، مانند: «و أولئك هم المفلحون» (بقره/۵) یا آنچه بر آنها نواسخی چون «کان» و اخواتش یا «إن» و اخواتش و غیره داخل می‌شود و بر این مطلب دانشمندان نحو اتفاق نظر دارند. اما برخی از نحوین بر آنند که ضمیر فصل میان حال و صاحب آن نیز می‌آید و در این خصوص به قرائت حسن (در یکی از وجوه او)، سعید بن جبیر، عیسی ثقفی، ابن ابی اسحاق، زید بن علی و محمد بن مروان در: «هؤلاء بناتهن أطهر لکم» (هود/۷۸) استناد شده که به نصب «أطهر» خوانده‌اند (مکی، مشکل اعراب القرآن، ج ۱: ۴۱۲-۴۱۱، زجاج، ج ۳: ۶۷، نحاس، ج ۲: ۲۹۵، ابن جنی، المحتسب، ج ۱: ۳۲۶-۳۲۵).

۲-۶- محافظت بر لهجه‌ها و لغات متعدد عربی

قرائت قرآنی، همچنین بسیاری از کاربردهای لغوی و نحوی لهجات عربی را که نزدیک به ۴۷ لهجه آن در قرائتهایی قرآنی بازشناسی شده است (به غیر از زبانهای غیر عربی) (سیوطی، الاتقان، ج ۱: ۱۷۷) در خود جای داده و با محافظت بر آنها، همچون منبعی مهم در زبان‌شناسی عربی در ابعاد مختلف صرف، نحو، لغت، لهجه‌شناسی و ... ایفای نقش کرده است. این، علاوه بر محافظت بر برخی لغات و کلمات غیر عربی است. آثار این لهجه‌ها در قرائتهای قرآنی حداقل در چهار نوع ذیل قابل ذکر است (برای اطلاع بیشتر، ر.ک: لهجه‌های عربی در قرائتهای قرآنی، از محقق):

۲-۶-۱- صرفی، مانند:

۱- «یعکفون» (اعراف/۱۳۸) (بر آن چیز قیام کردند) که حمزه، کسائی و خلف (از قراء ده گانه) به خلاف از ادريس (یکی از راویان خلف) به کسر کاف و دیگران به ضم کاف

خوانده‌اند. گفته شده که قرائت نخست از لهجه قریش و قرائت دوم از دیگر قبائل است (محیسن، المهدب، ج ۱: ۲۵۰).

۲- «فَيْسُحْتَكُمُ» (طه/۶۱) (پس شما را نابود می‌کند) که حفص، حمزه، کسائی، رویس و خلف (از قراء ده گانه) به ضم یاء و کسر حاء در مضارع و دیگران به فتح یاء و حاء خوانده‌اند. قرائت نخست را از آن لهجه نجد و تمیم و قرائت دوم را از آن لهجه حجازیها دانسته‌اند (همان، ج ۲: ۱۴۳).

۳- «لَا تَقْنَطُوا» (زمر/۵۳) (ناامید نشوید) که أبو عمرو، کسائی، یعقوب و خلف (از قراء ده گانه) به کسر نون و دیگران به فتح آن خوانده‌اند. گفته شده قرائت نخست لهجه اهل حجاز و نجد و قرائت دوم لهجه دیگر عربها می‌باشد (همان، ج ۲: ۱۴۳).

۴- «بِشْرِكِ» (آل عمران/۴۵ و ۳۹) (تو را مژده می‌دهد) که حمزه و کسائی به فتح یاء و اسکان باء و ضم شین بدون تشدید و دیگران به ضم باء و فتح باء و کسر شین با تشدید آن خوانده‌اند. قرائت اول را از لهجه تهامه و قرائت دوم را از لهجه اهل حجاز دانسته‌اند (همان، ج ۱: ۱۲۱).

۵- «مُرْجُونَ» (توبه/۱۰۶) (واگذار شده‌اند) که ابن کثیر، أبو عمرو، ابن عامر، شعبه و یعقوب آن را به صورت «مُرْجُونَ»، از «أَرْجَأُ» مانند «أَنْبَأُ» و دیگران به همان گونه‌ای که ذکر شد، از «أَرْجَى» مانند «أَعْطَى» خوانده‌اند. گفته شده که قرائت نخست از لهجه تمیم و سفلی قیس و قرائت دوم از لهجه قریش و انصار می‌باشد (همان، ج ۱: ۲۸۴).

۶- «الْقُدْسِ» (بقره/۸۷، ۲۵۳، مائده/۱۱۰، نحل/۱۰۲) (همان، ج ۱: ۶۴)، «قَدْرِهِ» (بقره/۲۳۶ دو مورد) (همان، ج ۱: ۹۵)، «جَزَعٍ» (بقره/۲۶۰، حجر/۴۴، زخرف/۱۵) (همان، ج ۱، ص ۱۰۲)، «أَكْلَهَا» (بقره/۲۶۵، رعد/۳۵، ابراهیم/۲۵، کهف/۳۳) (همان، ج ۱: ۱۰۵)، «رُسُلَنَا» (در تمام قرآن) (همان، ج ۱: ۱۸۶)، «السُّحْتِ» (مائده/۴۲، ۶۲، ۶۳) (همان، ج ۱: ۱۸۷)، «عُقْبَاءَ» (کهف/۴۴) (همان، ج ۲: ۱۱۳) و «حُطُواتِ» (بقره/۱۶۸، ۲۰۸، انعام/۱۴۲، نور/۲۱ دو مورد) (همان، ج ۱: ۸۸) ... که گفته شده اسکان حرف دوم این کلمات از آن لهجه تمیم و اسد و تحریک آن (هر یک به حرکت خاص خود) از آن لهجه حجاز می‌باشد.

۲-۶-۲- آواشناسی، مانند:

۱- تحقیق ۴ و تخفیف ۵ همزه: تحقیق همزه که روش قرائت برخی مانند عاصم است، روش عرب بدوی میانه و شرق جزیره العرب، مانند تمیم و همسایگانش و تخفیف که روش قرائت برخی مانند ورش از نافع و ابن کثیر است، روش قبائل شمال جزیره العرب و

غرب آن از اهل حجاز، هذیل، اهل مکه و مدینه می‌باشد (ابن منظور، ج ۱: ۲۲، محسن، الوقف و الوصل فی اللغة العربیة: ۱۲۰).

۲- فتح^۱ و اماله^۲: فتح که روش قرائت برخی، مانند عاصم و ابن کثیر است، از آن لهجه قبائل عرب ساکن غرب جزیره العرب از جمله قبائل حجاز، همچون قریش، هوازن و کنانه، و اماله که روش برخی مانند: ورش و أبو عمرو و حمزه است، از آن لهجه قبائل عرب ساکن میان جزیره و شرق آن، مانند: تمیم، قیس، أسد، طیء، بکر بن وائل و عبدالقیس است (محسن، الوقف و الوصل فی اللغة العربیة: ۸۳، أنیس: ۶۰).

۳- وقف بر هاء تأنیت: ظاهراً برخی از هاءهای تأنیت در قرآن، بر اساس لهجه حمیر، به تاء کشیده نوشته شده است، مانند: رَحِمَتْ (مانند: بقره/۲۱۸)، شَجَرَتْ (مانند: دخان/۴۳)، اَمْرَاتٍ (مانند: آل عمران/۳۵)، مَقْصِيَّتٍ (مانند: مجادله/۸)، اِنْتِ (مانند: تحریم/۱۲)، ... و اکثر قرآء نیز بر آن، به تاء کشیده وقف می‌کنند و برخی از قرآء مانند ابن کثیر و أبو عمرو بر آن به هاء وقف می‌نمایند (وافی: ۱۲۲، رافعی، ج ۱: ۱۵۸).

۲-۶-۳ دلالی و معنایی:

گفته می‌شود که قرآن، مفرداتی و کلماتی همراه معانی آنها را از دیگر لهجه‌های عربی، به غیر قریش، در خود جای داده است و بر اساس این دیدگاه که البته محل تأمل است، این مفردات و معانی آنها، می‌توانند بر غنای زبان‌شناسی و لهجه‌شناسی عربی بیافزاید. به چند لهجه، مفردات آنها و معانی آن مفردات، ذیلاً اشاره می‌شود:

۱- لهجه تمیم: بَغِيًّا = از روی حسادت (حسداً) (بقره/۹۰)، أُعْصِرُ خَمْراً = انگوری می‌فشارم (أعصر عبناً) (یوسف/۳۶)، بَعْدَ أُمَّةٍ = پس مدتی فراموشی (بعد نسیان) (یوسف/۴۵) (کلاً ۷ مورد).

۲- لهجه اوس: مِنْ لَيْنَةٍ = از درخت نخلی (من نخل) (حشر/۵) (کلاً ۱ مورد).

۳- لهجه ثقیف: تَعُولُوا = متمایل می‌شوید (نساء/۳)، طَائِفٌ = سُكَّ (نخسته) (اعراف/۲۰۱)، اجْتَبَيْتُهَا = به نزدش آمدم (آیتها) (اعراف/۲۰۳) (کلاً ۳ مورد).

۴- لهجه خزاعه: أَفِيضُوا = راهی شوید (انفروا) (بقره/۱۹۹)، أَفْضَى = نزدیکی کرد (جامع) (نساء/۲۱) (کلاً ۲ مورد).

۵- لهجه غسان: طَفِقَا = روی آوردند (عمدا) (اعراف/۲۲)، بَعْدَابٍ بِئْسَ = به عذابی سخت (بعذاب شدید) (اعراف/۱۶۵)، سِيءٌ بِهِمْ = از آنها بیزار شد (کرههم) (هود/۷۷) (کلاً ۳ مورد).

۶- لهجه هذیل: رَجْزاً = عذاباً (عذاباً) (بقره/۵۹)، ما شَرَوْا = آنچه فروختند (ما باعوا) (بقره/۱۰۲)، لَأَعْتَبُكُمْ = شما را به گناه می اندازد (العنت یعنی الإثم) (بقره/۲۲) (کلاً ۵۵ مورد) و... (سیوطی، الاتقان، ج ۱: ۱۷۵ به بعد).

۲-۶-۴- نحوی و دستور زبانی:

بخشی از اختلاف لهجه‌ها، اختلاف آنها در قواعد صرف و نحوی است. ذیلاً علاوه بر ذکر برخی از اختلاف قرائتهایی که مرجع اختلاف آنها، اختلاف لهجه‌ها در نحوست، آن قواعد اختلافی نیز ذکر می‌شود:

۱- «وَ إِنْ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ» (نساء/۱۵۷) و «وَ قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» (نمل/۶۵): نصب مستثنای منقطع: اتِّبَاع و الله، به لغت حجازیها و به قولی به لغت تمیمی‌هاست (سیوطی، الاتقان، ج ۱: ۱۷۸-۱۷۷) و قرائت مشهور نیز بر همین لهجه می‌باشد.

۲- «وَ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ» (یوسف/۳۱) و «الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ» (مجادله/۲): نصب «بَشَرًا» و «أُمَّهَاتِهِمْ» به لهجه حجازیها می‌باشد؛ چرا که نزد اینان «ما» شبیه به لیس، عمل آن را می‌کند و نزد برخی از قبائل مانند تمیمی‌ها غیر عامل است. قرائت مشهور بر لهجه حجازی‌هاست؛ هر چند برخی از نحوی‌های بزرگ همچون سیبویه در این مورد، روش تمیمی‌ها را ترجیح و آن را اُقیس می‌داند چون «ما» حرف است نه فعل، لذا نه از جهت فعلی، شبیه به «لیس» است و نه از جهت اضمار (سیبویه، ج ۱: ۵۹، سیوطی، الاتقان، ج ۱: ۱۷۸، همو، همع الهوامع، ج ۱: ۱۲۳، مکی، مشکل اعراب القرآن، ج ۱: ۴۳۰-۴۲۸)

۳- «إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ» (انفال/۳۲): مطوعی و زید بن علی به رفع «الحق» خوانده‌اند که از آن لهجه تمیمی‌هاست که ضمیر فصل را مبتدا و مابعدش را مرفوع، خبر آن می‌دانند (أبو حیان، ج ۸: ۲۷، خاروف: ۱۸۰، ابن الانباری، ج ۱: ۳۸۶).

۴- «إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ» (طه/۶۳)، «فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ» (کهف/۸۰): ابن کثیر، مورد نخست را به الف پس از ذال و أبوسعید خدری (در قرائت شاذ)، مورد دوم را به الف پس از نون خوانده‌اند. حفظ الف در مثنا برای تمام حالت‌های اعرابی از آن لهجه بلحارث بن کعب، زید و برخی از بنی عذره است، همچنان که زجاج آن را به کنانه و ابن جنی آن را به برخی از بنی ربیع نسبت داده‌اند (ابن الجزری، النشر، ج ۲: ۳۲۱، أبو حیان، ج ۶: ۲۵۵، ابن خالویه، ج ۱: ۲۴۳-۲۴۲، مکی، مشکل اعراب القرآن، ج ۲: ۷۱-۶۹).

۲-۷- ترجیح یا ردّ و انکار قرائات

ظاهراً رد و انکار برخی از قرائتها توسط بعضی از نحوی‌ها از آن جهت بود که معتقد بودند که نحوی‌ها در قرائت، ضابطه‌تر از قرآء می‌باشند، همچنان که ابن جنی (الخصائص، ج ۱: ۷۲) و زمخشری (ج ۱: ۴۰۷) بر این مطلب تصریح کرده‌اند.

اما ظاهراً بسیاری از قرآء از نحویین بودند و نیز بسیاری از آنها در ضبط و دقت نقل، متمایز بلکه بالاتر از نحویین شمرده شده‌اند، همچنان که ابوحیان در ترجیح دانی بر ابن جنی می‌گوید که مرتبه ابوعمر و دانی در قرائتها و شناخت آنها و ضبط روایتهای آنها و تخصصش در آنها، چنان است که هیچیک از ائمه قرائات به او نمی‌رسند. علاوه بر این که نحویین قاری نبوده و قرآن را از کسی نقل نکرده‌اند و کسی نیز از آنها، قرائتی را نقل نکرده است. همچنان که اینان ایمانی بیشتر، احتیاطی شدیدتر در نقل، احتیاط بیشتر و بالاخره، متبحر در عربی بودند. من کتابی از او (دانی) در «کلا و کلتا» و کتابی در «ادغام کبیر ابوعمر و» دیده‌ام که نشان از اطلاعاتی می‌داد که کمتر نحویی و آشنا به زبان عربی، از آن مطلع بود؛ اضافه بر دیگر تألیفات او (ابوحیان، ج ۴: ۳۰۹).

همچنین تصریح شده که قرائات نزد نحویین و به خصوص مفسرین و قرآء، اصل تلقی می‌شود، حتی اگر برای آن دلیل و توجیهی نحوی نیابند یا آن را نقد کرده و ترجیح ندهند، بلکه آن را سنتی متبع می‌شمارند و بنابر قواعد و قیاسهای نحوی و آنچه نزد مردم شایع است، اخذ نمی‌کنند. (سیبویه، ج ۱: ۱۴۸، زرکشی، ج ۱: ۳۲۲، صفاقسی: ۴۹-۵۰، ابن الجزری، منجد المقرئین: ۲۰۰) و همچنان که تاریخ نحو و بررسی کتب نحوی نشان می‌دهد و پیشتر به گوشه‌ای از آن اشاره شد، حتی قرائتهای مرجوح با قواعد نحوی توجیه شده یا به قواعد نحوی بدل شدند.

باید متذکر شد که ردّ و اثبات برخی از قرائتها مختصّ نحوی‌ها نیست؛ بلکه نزد مفسرین نیز شایع است (چنانچه نمونه‌هایی از آن ذکر خواهد شد). البته هر دو گروه؛ نحویین و مفسرین، نسبت به دانش یکدیگر بی‌اطلاع نبوده‌اند. ضمن این که با توجه به نظریه اجتهادی و غیر توقیفی بودن اختلاف قرائات قرآنی، باید گفت که صحابه و تابعین و سپس صاحبان قرائتهای مشهور و غیره، نیز قرائت یکدیگر را به تمام قبول نداشته‌اند.

همچنین باید گفت که نقد برخی از قرائتها توسط نحویین و نیز مفسرین و ردّ آنها توسط آنان، به معنای آن نیست که آنان وحی را به خطا متهم می‌کنند، بلکه بدین معناست که چه بسا برای آنان قرائت مورد نظر ثابت نشده تا حجت تلقی گردد یا از آن جهت که

قاری در گزینش آن یا راوی در روایت آن، دچار سهو و خطا گشته است (بازمول، ج ۱: ۲۴۹).

۲-۷-۱- اسباب نقد و ردّ برخی از قرائتها:

در باره نقد و ردّ نحویین می توان اسباب ذیل را ذکر کرد:

- ۱- اتکای صرف بر قواعدی که خود بنا نهاده بودند. برای مثال بصری ها، قرائتهای متواتری چون «فصل میان مضاف و مضاف إليه» را رد می کردند که قرائت ابن عامر است یا «عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده خافض» که قرائت حمزه است.
- ۲- پنهان بودن توجیه یک قرائت بر یک نحوی و در نتیجه؛ رد آن قرائت توسط او.
- ۳- توجه به لغت شایع و غفلت از غیر آن.
- ۴- غفلت از موافقت قرائت با قیاس [و قرائت علیرغم موافقتش با مشهور، رد کردن] (بازمول، ج ۱: ۲۴۶).

ابن حزم (م. ۴۵۶هـ) سخت به نحویین اعتراض می کند و می گوید که آنها برخی از قرائتها را به سبب مخالف با قیاس (از نظر خود)، رد و به جای آن، لغتی [و بیانی] را ثابت می کند که از جمله قرائت مروی نیست و بسیار جای شگفتی است که اگر لفظی و لغتی نزد امرؤ القیس (م. ۱۳۰-۱۸۰ قبل از هجرت تقریباً)، ژهیر (م. ۱۳ قبل از هجرت) یا جریر (م. ۱۱۰هـ)، حُطَيْئَه (جرول بن اوس، م. ۴۵هـ)، طرَمَاح (بن حکیم، م. ۱۲۵هـ)، یک اعرابی از قبیله اُسد، اُسلم، تمیم یا دیگر اعراب بی فرهنگ و بی سواد لفظی، یا در شعر یا نثر بیابند، آن را لغتی در زبان دانسته و بدان قطع کرده و اعتراض نمی کنند. اما اگر نزد خداوند خالق زبانها و اهل زبانها، کلامی بیابد، بدان توجه نمی کنند و آن را حجت قرار نمی دهند و آن را تأویل و از مواضعش تحریف کرده و سعی می نمایند آن را به گونه ای غیر از آنچه خداوند آورده، تفسیر کنند و همین کار را با کلام رسول خداوند (ص) می کنند (ابن حزم، ج ۳: ۱۹۲، بازمول، ج ۱: ۲۴۷).

۲-۷-۲- به برخی از آیات مورد کنکاش از سوی مفسرین و نحویین ذکر

می شود:

- ۱- «وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ» (نساء/۱). حمزه «و الأرحام» را به جر، عطف بر ضمیر مجرور به باء و دیگران به نصب، عطف بر «الله» خوانده اند (ابن الجزری، النشر، ج ۲: ۲۲۷).

اما قرائت حمزه مورد انکار برخی واقع شده و حتی مبرّد قرائت بدان را تحریم کرده و می‌گوید که یک بار پشت سر امامی نماز می‌خواندم که این کلمه را به جر خواند، پس نعلین خود را برداشته و بیرون رفتم (مبرّد، ج ۲: ۷۴۹). فارسی نحوی نیز آن را به دلیل ممنوعیت عطف اسم ظاهر بر ضمیر، از حیث قیاس و کاربرد، ضعیف می‌داند (فارسی، ج ۳: ۱۲۹-۱۱۸، ابن علی، ج ۱: ۴۰۲) و زجاج می‌گوید که چنین جری در عربی، خطا و غیر جائز است؛ مگر در ضرورت شعری و همچنین خطا در امر دین است، چون از پیامبر (ص) نقل شده است: «لَا تَخْلَفُوا بِأَبَائِكُمْ» (به پدرانتان سوگند نخورید)، پس چگونه بر خداوند و نیز ارحام می‌توان سوگند خورد [در صورتی که به جرّ «الأرحام» خواند و آن را به «به» عطف کرد] (زجاج، ج ۲: ۶).

زمخشری از مفسّرین نیز آن را ضعیف دانسته و در تبیین آن می‌گوید که ضمیر متصل، مانند اسمش، متصل است و جار و مجرور نیز همچون یک کلمه‌اند و [جار و مجرور] در این گفته: مَرَرْتُ بِهِ وَ زَيْدٌ وَ هَذَا عَلَامُهُ وَ زَيْدٌ، شدید الاتصال می‌باشند و وقتی اتصال، به سبب تکرارش، شدید شد، در این صورت، شبیه عطف بر بعض کلمه می‌شود و این جائز نیست و باید عامل تکرار شود، مانند: مَرَرْتُ بِهِ وَ زَيْدٌ وَ هَذَا عَلَامُهُ وَ عَلَامُ زَيْدٍ (زمخشری، ج ۱: ۴۶۳). بیان زمخشری چندان واضح به نظر نمی‌آید؛ اما در مجموع مراد او آنست که حرف جر و ضمیر مجرور یک کلمه را می‌سازند و اگر اسمی به ضمیر عطف شود، به بعض کلمه قبلی عطف شده و این کار درست نیست.

اما برخی دیگر از نحوی‌ها و مفسّرین این قرائت را منسوب به پیامبر (ص) دانسته و به توجیه و تعلیل آن پرداخته‌اند. ابن جنّی می‌گوید که چنین قرائتی بعید، نادرست و ضعیف نیست، چون «الأرحام» عطف بر ضمیر مجرور نشده، بلکه مجرور به باء دومی است که حذف شده است، همچنان که در مثالهای ذیل، به سبب مقدم شدن ذکرش، حذف شده است: بِمَنْ تَمَرُّ أَمْرٌ وَ عَلَيَّ مَنْ تَنْزَلُ أَنْزَلُ، و گفته نشده است: أَمْرٌ بِهِ وَ أَنْزَلُ عَلَيْهِ (ابن جنّی، الخصائص، ج ۱: ۲۸۵).

ابن یعیش علاوه بر توجیه بالا، اضافه می‌کند که ممکن است که واو در اینجا، واو قسم باشد و از عادت عرب این بود که به خویشاوندان خود سوگند می‌خورد و قرآن بر اساس اقتضای کاربرد آنها نازل شده است و در این صورت، «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا» جواب قسم خواهد بود (ابن یعیش، ج ۳: ۷۸).

ابوحیان نیز می گوید که مذهب بصری ها و پیروانشان و دلیل و توجیه شان درست نیست، بلکه مذهب کوفی ها که چنین عطفی را اجازه می دهند، صحیح است و در ادامه می گوید که رد کردن چنین قرائتی جسارت زشتی است، چون چنین قرائتی متواتر از پیامبر (ص) بوده و گذشتگان بدان خوانده اند و به صحابه بزرگ که از پیامبر (ص) بی واسطه گرفته اند، مانند: علی (ع)، عثمان، ابن مسعود، زید بن ثابت، اُبی بن کعب و ... متصل است ... و این در حالی است که حمزه قرائتش را از سلیمان بن مهران اعمش، حمران بن أعین، محمد بن عبد الرحمن بن اُبی لیلی و جعفر بن محمد صادق (ع) گرفته و فقط از طریق نقل قرائت کرده و خود او فردی صالح و چه بسا ثقه در حدیث بوده است ... ابوحیان، پس از ذکر مذاهب نحویین در جواز عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده حرف جر، می گوید که آنچه اختیار می شود، مطلق جواز آن در کلام است چون سماع، آن را پشتیبانی و قیاس، آن را تقویت می کند و اما سماع مانند این قول مروی از عرب است که می گوید: ما فیها غَیْرُهُ وَ فَرَسُهُ، به جرّ «فرس»، عطف بر ضمیر در «غیره» به تقدیر: ما فیها غَیْرُهُ وَ غَیْرُ فَرَسِهِ، و در نهایت می گوید که هر کس چنین قرائتی را غلط بدان، دروغگو است (ابوحیان، ج ۲: ۱۴۴ به بعد). ابن مالک نیز قاعده عطف مجرور بر مجرور بدون اعاده جار را تصویب می کند (ابن عقیل، ج ۳: ۲۳۹).

و این در حالی است که شواهدی دیگری در قرآن وجود دارد که قاعده بصری ها را که در رد یا تردید در این قرائت بدان چنگ می زنند، مورد تردید قرار می دهد. جالب آن که نحویین موافق این قرائت نیز معمولاً از ذکر این شواهد غفلت کرده و فقط به اشعار و اقوال عرب استناد نموده اند. از جمله این شواهد:

۱- «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدٌّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ» (بقره/۲۱۷) که از نظر برخی، «المسجد» در قرائت به جر (قرائت مشهور)، معطوف بر هاء در «به»، بدون اعاده حرف جر است (ابن الانباری، ج ۱: ۱۵۳).

۲- «وَ يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلْ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَ مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ وَ أَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا» (نساء/۱۲۷) که فرآه (م. ۲۰۷هـ) اجازه داده است که «ما» در محل جر، عطف بر ضمیر مجرور در «فیهن»

باشد، به تقدیر: يُفْتِكُمُ اللَّهُ فِيهِنَّ وَ مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرِهِنَّ (مکی، مشکل اعراب القرآن، ج ۱: ۲۰۷، فراء، ج ۱: ۲۹۰).

۳- «لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَ مَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَ الْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا» (نساء/۱۶۲) که «المقیمین» نزد کسائی (از قراء سبعة و نحویین)، مجرور به عطف بر «ما» از «بما أنزل إليك» باشد، به تقدیر: يُؤْمِنُونَ بِالَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ، که پیامبران باشند. همچنان که برخی آن را معطوف بر کاف در «إليك» یا «هم» در «منهم» دانسته‌اند (مکی، مشکل اعراب القرآن، ج ۱: ۲۱۲، ابن الانباری، ج ۱: ۲۷۶).

۴- «وَ كَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَائِهِمْ لِيُرِدُوهُمْ وَ لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَّهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ» (انعام/۱۳۷). ابن عامر به ضم زاء «زَيْنَ»، به صورت مجهول و رفع «قتل»، به عنوان نائب فاعل و نصب «أولادهم» و جرّ «شركاؤهم» (شركائهم)، و دیگران به فتح زاء و یاء «زَيْنَ»، به صورت معلوم و نصب لام «قتل» و جرّ «أولادهم» و رفع «شركاؤهم» خوانده‌اند (ابن الجزری، النشر، ج ۲: ۲۶۳).

فراء این قرائت را به طور ضمنی رد کرده و می‌گوید که در مصاحف اهل شام «شركاؤهم» به یاء: «شركائهم»، رسم شده است و اگر این رسم از پیشینیان و سلف باشد، باید «زَيْنَ» خواند و در این صورت، «شركاء» همان «أولاد» خواهند بود؛ چون در نسب و میراث، از آنها بوده و از این جهت با آنان (یعنی مشرکان)، شریک می‌باشند... (فراء، ج ۱: ۳۵۷ - ۳۵۸) و فارسی نحوی نیز می‌گوید که در این قرائت، «أولاد» که مفعول به و منصوب است، میان مضاف و مضاف الیه جدایی انداخته است، چون در اصل چنین بوده است: زَيْنَ لَهُمْ قَتَلَ شُرَكَائِهِمْ أَوْلَادَهُمْ، و بدین ترتیب، تقدیم و تأخیر در کلام ایجاد شده است و این قبیح بوده و کاربرد اندکی دارد (فارسی، ج ۳: ۴۱۴-۴۰۹، ابن علی، ج ۱: ۵۰۶) و مکی نیز آن را به همین دلیل، قرائتی ضعیف می‌داند (مکی، الکشف، ج ۱: ۴۵۴) و طبری مفسر نیز به همین قاعده نحوی مورد قبول بصری‌ها، یعنی: عدم جائر بودن فصل میان مضاف و مضاف الیه، به وسیله مفعول، در ردّ این قرائت استناد کرده و آن را از کلام قبیح غیر فصیح می‌داند (طبری، ج ۸: ۳۱) و زمخشری مفسر نیز همین نظر را دارد، هر چند که می‌گوید که چنین کلامی اگر جائر باشد، در ضرورت شعری جائر است؛ ولی به هر حال، قرائت قبیح و مردودی است (زمخشری، ج ۲: ۵۴).

همچنان که ملاحظه می‌شود، عمده این ردیه‌ها مبتنی بر قاعده بصری مذکور؛ یعنی عدم جواز فصل میان مضاف و مضاف الیه می‌باشد.

از سویی دیگر، نحوین بسیاری به تأیید این قرائت پرداخته و آن را بنابر مستندات متعدّد، در نقل و معنا، قوی شمرده‌اند؛ زیرا به هر حال، قرائتی متواتر و منقول از پیامبر (ص) به سند، می‌باشد. ابن مالک قاعده بصری‌ها را رد می‌کند، هر چند خود وابسته به مکتب بصری است و معتقد است که می‌توان میان مضاف و مضاف الیه، با آنچه که مضاف آن را نصب می‌دهد از مفعول، ظرف و مانند آن، فاصله انداخت (ابن عقیل، ج ۳: ۸۲). أبو حیان نیز پس از حمله به زمخشری و متهم ساختن او به بی‌اطلاعی و پس از تعظیم قرآء و تأکید بر صحت نقل آنها می‌گوید که وقتی که عرب میان مضاف و مضاف الیه با جمله فصل می‌دهند و برای مثال می‌گویند: هُوَ غَلَامٌ - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - أَحْيَكُ، پس فصل آن با مفرد بسیار راحت‌تر خواهد بود (أبو حیان، ج ۴: ۲۲۹). از ابن جنی نیز نقل شده که ممکن است این موارد، از لهجه‌های قدیمی و نابود شده، باشند (همان، ج ۴: ۲۲۹).

همچنان که شواهدی در قرائتهای قرآنی، نظیر قرائت مورد بحث وجود دارد، مانند: «فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفاً وَعْدَهُ رُسُلُهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ» (ابراهیم/۴۷) که «وعدده» به عنوان مفعول به برای مصدر «مخلف» منصوب شده است [قرآءت مشهور به جرّ «وعدده» می‌باشد] و این قرائتی است که به سلف نسبت داده شده است [هر چند نامی از صاحب قرائت برده نشده است]، هر چند زمخشری این قرائت را نیز تضعیف کرده است (زمخشری، ج ۲: ۵۳۰).

علاوه بر آن، نمونه‌های متعددی از فصلهای میان دو لفظ مرتبط از ادبیات عرب ذکر شده است، مانند آنچه در أشعار أَعْشَى، عمرو بن کلثوم، بجیر بن زهیر، معاویه بن اَبی سفیان، تَأْبَطُ شَرّاً، فرزدق، جریر، أبو زید طائی، أبو حییة نمیری و ذو الرمة مشاهده شده است (مکی، نظریة النحو القرآنی: ۸۲).

خلاصه آن که این قرائت، بنابر یکی از وجوه ذیل، قابل توجیه است:

- ۱- فاصل فصله است و می‌توان بدان تکیه نکرد.
- ۲- فاصل غیر اجنبی است، چون معمول مضاف یعنی مصدر است.
- ۳- فاصل در تقدیر، مؤخّر است، چون مضاف الیه در تقدیر مقدّم است، زیرا فاعل در

معناست.

تا آنجا که اگر عرب چنین فصلی را به کار نمی‌برد، قیاس اقتضای چنین کاربردی را دارد، چرا که عرب در شعر با کلام اجنبی، بسیار فصل داده است... و اگر میان مضاف و مضاف الیه با جمله فصل می‌دهند: هُوَ غُلَامٌ - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - أُخِيكَ، پس فصل آن با مفرد بسیار راحت‌تر خواهد بود (ابن مالک، ج ۲: ۹۷۹ به بعد).

۵- «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنْ قَتَلْتُمْ كَانَتْ خَطَاً كَبِيراً» (اسراء/۳۱). ابن کثیر، به کسر خاء و مد: خِطَاءً، و ابن ذکوان، به فتح خاء و طاء بدون مد: خِطَاءً، و دیگر قراء (عشره)، به کسر خاء و اسکان طاء بدون مد و همه با تئوین و همزه خوانده‌اند (ابن الجزری، النشر، ج ۲: ۲۲۷).

اما نحاس می‌گوید که قرائت «خِطَاءً» به کسر و مد، در لغت و زبان عربی شناخته شده، نیست (نحاس، ج ۴: ۱۴۸) و ابو حاتم نیز این قرائت را اشتباه، غیر جائز و ناشناخته در لغت می‌داند (أبو حیان، ج ۷: ۴۳) و مهدوی یادآور می‌شود که قرائت ابن کثیر بر اساس مصدری است که برای مطاوعه استفاده شده است و در آن بُعد است (مهدوی، ج ۲: ۳۸۵). اما برخی همچون أبوعلی فارسی و ابن مالک در جواب گفته‌اند که این کلمه، مصدر خاطأً یُخاطِئُ مانند قاتل یُقَاتِلُ قتالاً از باب مفاعله و برای معنای مطاوعه می‌باشد و شواهدی مؤید بر این کاربرد در شعر وجود دارد (ابن عقیل، ج ۳: ۱۳۱، فارسی، ج ۵: ۹۸-۹۶، ابن علی، ج ۲: ۷۵۵، أبو حیان، ج ۷: ۴۳).

۶- «قَالُوا أَرْجِهْ وَ أَخَاهُ وَ أُرْسِلُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ» (اعراف/۱۱۱). قالون، «أَرْجِهْ» به هاء مکسور و قصر^۸ آن و ورش و کسائی، همچنین اما به اشباع^۹ کسره هاء و ابن کثیر و هشام (به اختلاف از او)، «أَرْجِهْ» به همزه‌ای ساکن و هاء مضموم و اشباع آن و أبو عمرو، یعقوب، هشام (در وجه دومش) و شعبه (در وجه دومش)، همچنین اما به قصر ضمه هاء و ابن ذکوان، «أَرْجِهْ» به همزه‌ای ساکن و هاء مکسور و قصر آن و دیگر قراء عشره (از جمله حفص)، به ترک همزه و اسکان هاء: أَرْجِهْ، خوانده‌اند (ابن الجزری، النشر، ج ۱: ۳۱۱ - ۳۱۲).

اما فارسی نحوی قرائت ابن کثیر و هشام را اشتباه دانسته و می‌گوید که ضم هاء با همزه جائز نیست (فارسی، ج ۴: ۶۳-۵۸، ابن علی، ج ۲: ۵۴۳). اما أبو حیان نظر فارسی و دیگر کسانی که این قرائت را اشتباه دانسته‌اند را نظری نادرست خوانده و می‌گوید که آن قرائتی متواتر، مروی از قراء بزرگ، مورد قبول امت و دارای توجیه در زبان عربی است، ... لذا هیچ جای انکار ندارد (أبو حیان، ج ۵: ۱۳۵).

وجه این قرائت آنست که کلمه، فعل امر از: **أَرْجَأْتُ الْأَمْرَ** (آن را به تأخیر انداختم)، است و اصل در آن همزه است و اصل هاء نیز ضمه است که به واو اشباع می‌شود، لذا قرائت ابن کثیر، بر اساس اصل با الحاقِ واوِ اشباع است، چون هاء را فاصل میان دو ساکن قرار داده تا با هم جمع نشوند.

۷- «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» (انبیاء/۸۸). شعبه و ابن عامر به یک نون و تشدید جیم: **نُجِّي**، و دیگران به دو نون و تخفیف جیم: **نُجِّي**، خوانده‌اند (ابن الجزری، النشر، ج ۲: ۲۵۴-۲۵۳).

زجاج قرائت به جیم مشدّد را اشتباه دانسته و می‌گوید که آنچه از عاصم با یک نون روایت شده، لحن (اشتباه) بوده و هیچ توجیهی ندارد، چون فعل مجهول، بدون فاعل نمی‌باشد و برخی گفته‌اند که تقدیر آن چنین است: **نُجِّي النَّجَاءَ الْمُؤْمِنِينَ**، که این، به اجماع نحویین، اشتباه است (زجاج، ج ۳: ۳۰۴). همچنان که مکی که از بزرگان قرائت و نحو است، این قرائت را غیر قابل توجیه در عربی دانسته و می‌گوید که قرائت به یک نون بر اساس مجهول بودن کلمه است، لذا مصدر مضمّر شده تا نائب فاعل شود. اما این امر، بعید است چون: الف) در این صورت باید «المؤمنین» مرفوع شود (و به جای یاء، واو بیاید) که چنین کاری مخالف رسم مصحف می‌باشد. ب) باید یاء «نُجِّي» مفتوح شود، چون فعل ماضی است، همچنان که گفته می‌شود: **رَمِيَ**. اما اینجا یاء ساکن است و این امر، بعید است. برخی نیز گفته‌اند که این قرائت از باب اخفای نون نزد جیم است و این نیز بعید است، چون روایت به تشدید جیم است و اخفاء با تشدید همراه نمی‌شود. همچنین گفته شده که نون در جیم ادغام شده است و این نیز امری است که نظیری برای آن در عربی نیست و عرب نون را در جیم ادغام نمی‌کند، چون آن دو متباعدین^۱ می‌باشند. لذا کسانی که بدین گونه خوانده‌اند، بدان سبب است که در اکثر مصاحف این کلمه، با یک نون نوشته شده است (و خواسته‌اند قرائتی متناسب با رسم الخط ارائه دهند). خلاصه آن که قرائت به تشدید جیم و ضم نون و اسکان یاء در عربی قابل توجیه نیست (مکی، الکشف، ج ۲: ۱۱۳). زمخشری نیز توجیه این قرائت را همراه با تکلف دانسته و می‌گوید که نون در جیم ادغام نمی‌شود و کسی که آن را تصحیح کرده، آن را از فعل گرفته و گفته است: **نُجِّي النَّجَاءَ الْمُؤْمِنِينَ**، و یاء را ارسال کرده (و حرکت نداده) و کلمه را به مصدر اسناد داده و «مؤمنین» را به «نجاه» منصوب داشته است و این، توجیهی با تکلف و ضعیفی است (زمخشری، ج ۳، ص ۱۳۳).

اما در جواب این ردیه‌ها، برخی از جمله فرآء می‌گویند که نَجَّی، فعل ماضی مجهول و یاء از باب تخفیف، ساکن است و مصدر در نَجَّی اضممار شده و رفع آن در نِیت است و «المؤمنین» منصوب شده است، به تقدیر: نُجِّی النجاء (نائب فاعل) المؤمنین (مفعول به النجاء)، مانند این گفته: ضَرَبَ الضَّرْبُ زَيْدًا که سپس نائب فاعل مضمَر گشته و گفته شده است: ضَرَبَ زَيْدًا (فَرَّاء، ج ۲: ۲۱۰) و حَجَّتْ آنان همچنین، قرائت ابوجعفر است که خوانده است: «لِيُجْزَى قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (جائیه/۱۴) و برخی مانند ابوعبید می‌گویند که جائز است که این کلمه، در اصل: ننجی، باشد که نون در جیم ادغام شده و «المؤمنین» مفعول به آن باشد. بدین ترتیب «نَجَّی» از نظر ابوعبید فعل مضارع و علامت مضارع آن سکون یاء می‌باشد (ابن خالویه: ۲۵۰).

همچنان که گفته شده که ممکن است این کلمه در اصل با دو نون اولی مضموم و دومی مفتوح: نُجَّی، باشد که نون دوم به جهت کراهت از اجتماع مثلین، حذف شده است، همچنان که یکی از دو تاء در مثل: «تتفرقون» یا «تتظاهرون» و ... حذف می‌شود (عکبری، ج ۲: ۱۳۶، مکی، مشکل اعراب القرآن، ج ۲: ۸۸-۸۷).

۲-۸- تجزیه و ترکیب عام آیات و در نتیجه تفسیر و معنا کردن آیات بر اساس

آن دو:

مهمترین و وسیع‌ترین نقش صرف و نحو در رابطه با قرائات و به طور کلی قرآن، تجزیه و تحلیل آیات قرآنی برای رسیدن به معنای آن یا معنای راجح و ایجاد زمینه‌ای مناسب برای درک هر چه بهتر مراد آیات است که تقریباً هیچ تفسیر و مفسری مستغنی از آن نمی‌باشد، چنانچه می‌توان مفسرین را از متبحرین دست‌اندرکاران صرف و نحو و لغت شمرد. همچنان که کتابهای مستقلی در خصوص اعراب قرآن نگاشته شده است که برخی، به موارد کمابیش مشکل، مانند: «أملأ ما من به الرحمن» از عکبری، و برخی به طور عام، مانند: «الجدول فی اعراب القرآن» از ابن عبد الرحیم، به این امر پرداخته‌اند.

این نقش آن اندازه گسترده و بدیهی است که هیچ نیازی به ذکر نمونه‌ای برای آن نیست. مراجعه به هر تفسیری و نگاهی اجمالی بدان، به روشنی حضور نحو و قواعد آن، در شناخت عناصر تشکیل دهنده آیه و ارتباط فیما بین آنها در جهت تحقق معنا، احساس می‌شود. به خصوص آنجا که نحو پیشنهادات بسیاری را پیش‌روی مفسر قرار می‌دهد و یک آیه را از یک معنا به چندین معنا مناسب سوق می‌دهد. در اینجا، صرفاً برای اتمام فائده، نمونه ذیل ذکر می‌شود:

– «يا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره/۲۱).

۱- ترکیب:

الف) ترکیب مفردات و واژگان: (یا) ادات نداء، (أَيُّ) منادای نکره مقصوده مبنی بر ضم در محل نصب، (الناس) بدل از (أَيُّ) که لفظاً تابع آن در رفع است یا عطف بیان برای آن، (اعبدوا) فعل امر مبنی بر حذف نون، (واو) ضمیر متصل در محل رفع فاعل، (ربّ) مفعول به منصوب، (کاف) ضمیر متصل فی محلّ جر مضاف الیه، (میم) حرف جمع ذکور، (الذی) اسم موصول در محلّ نصب نعت برای (ربّ)، (خلق) فعل ماضی، (کم) ضمیر متصل در محل نصب مفعول به و فاعل ضمیر مستتر به تقدیر: هو، (واو) عاطفه، (الذین) اسم موصول در محلّ نصب معطوف بر ضمیر نصب در (خلقکم)، (من قبل) جار و مجرور متعلّق به محذوف صله (الذین)، (کم) مضاف الیه، (لعلّ) حرف مشبّهه به فعل برای ترجی، (کم) ضمیر در محلّ نصب اسم (لعلّ)، (تتقون) فعل مضارع مرفوع و علامه رفع ثبوت نون، (واو) فاعل.

ب) ترکیب جملات و عبارات:

جمله نداء: «يا أَيُّهَا النَّاسُ...» محلی از اعراب ندارد چون استثنافیه.

جمله: «اعبدوا...» محلی از اعراب ندارد جواب نداء - استثنافیه.

جمله: «خلقکم» محلی از اعراب ندارد صله موصول (الذین).

جمله: «لعلکم تتقون» محلی از اعراب ندارد تعلیلیه.

جمله: «تتقون» در محلّ رفع خبر لعلّ.

موقعیت این جمله نسبت به ماقبلش موقعیت جزاء از شرط است و جائز است که حال از فاعل (اعبدوا) باشد یعنی: حال کونکم مترجین للتقوی طامعین بها. و معنا کلی چنین است: اعبدوا ربکم علی رجائکم للتقوی أو لکی تتقوا أو متعرضین للتقوی.

۲- صرف:

الف) (تتقون) در آن ابدال و اعلال است. ابدال آن، قلب واو فاعءفعل به تاء است. ماضی این کلمه وقی است و ماضی مزید آن اتقی است که اصل آن اوتقی بوده و واو به تاء قلب شده است چو قبل از تاء افتعال آمده است و این نوعی قلب در هر فعلی که فاء الفعلش واو یا یاء باشد و قبلش تاء افتعال آمده باشد، غالب است. پس از قلب به تاء، در تاء افتعال ادغام می شود. همچنین در اسم فاعل و اسم مفعول نیز این ادغام پیش می آید.

اما اعلال آن، اعلال حذف است. چون اصل کلمه تتقیون است که ضمه بر یاء ثقیل آمده، پس حرکت را به قاف داده و در نتیجه التقای ساکنین یعنی یاء و واو پیش آمده و سپس برای رفع التقای یاء حذف گشته و کلمه: تتقون بر وزن تفتعون شده است. (ب) **لعلّ** در قرآن برای ترجّی یا تعلیل می‌آید. همچنان که برای در معرض چیزی قرار گرفتن می‌آید؛ گویی آنان را بر تداوم عبادت فرا می‌خواند تا در معرض تقوا قرار گیرند (ابن عبدالرحیم، ج ۱، ص ۷۲-۷۱).

۳- نتیجه‌گیری

قرآن در قرائتهای متفق علیه و مختلف فیه آن و نحو در مکاتب مختلف آن، از دیرباز، از یکدیگر در حجّیت و اعتبار کلام و قواعد بیان خود، بهره جسته‌اند. از سویی مفسّرین با بهره‌مندی از قواعد نحوی، به تفسیر و فهم آیات قرآنی دست یازیده و از نحو به عنوان یکی از ابزارهای مهم فهم قرآن استفاده کرده‌اند و نحوین نیز از قرآن و قرائتهای مختلف آن، برای استخراج قواعد نحوی یا تأیید آن استفاده کرده‌اند. ضمن این که بنابر قواعد و اصول نحوی، به دفاع از قرائتها و شبهات متوجه آن، اقدام کرده‌اند. بدین ترتیب قرآن در قرائتهای مختلف آن و نحو عربی با یکدیگر در تعامل بوده‌اند. و این تعاملات فیما بین از ابعاد گسترده‌ای برخوردارند، تا آنجا که کمتر نحوی را می‌توان یافت که بر قرآن و تفسیر آن مسلط نباشد و کمتر مفسّری می‌توان سراغ گرفت که بر نحو متبحر نباشد. ضرورت علم بر هر یک، برای یک نحوی یا یک مفسّر، کاملاً مشهود می‌باشد.

یادداشت‌ها

- ۱- قرائتهایی که نزد عموم مسلمانان مشهور بوده و از صحّت نقل، موافقت با رسم الخط مصحف عثمان و موافقت با زبان عربی برخوردار باشد.
- ۲- قرائتهایی که نزد عموم مسلمانان مشهور نبوده و فاقد یکی از سه شرط بالا باشد.
- ۳- دیگر قراء عشره که قرائت صحیح و مشهور بر آنها محصورست، عبارتند از: حمزه، کسائی، خلف، ابوعمر، ابن کثیر، نافع.
- ۴- تحقیق همزه، ادای همزه با تمام صفت شدّت آنست به گونه‌ای که صدای آن به خوبی شنیده می‌شود.

- ۵- تخفیف همزه، ادای همزه با حذف صفت شدت آنست، به گونه‌ای که همچون یک حرکت شنیده می‌شود.
- ۶- فتح، ادای الف به شکل معمولی و متعارف آن است.
- ۷- اماله، ادای الف به گونه‌ای که متمایل به کسره و یاء باشد.
- ۸- قصر، کوتاه خواندن حرکت هاء ضمیر است.
- ۹- اشباع، کشیدن ضمه هاء ضمیر و تبدیل کردن آن به واو (اگر مضموم باشد) و به یاء (اگر مکسور باشد) است. گاهی حرکت اشباعی در نگارش می‌آید؛ اما معمولاً محذوف است.
- ۱۰- دو حرف متباعد هستند؛ وقتی که در مخرج یا صفات از هم دور باشند.

کتابنامه:

- ۱- ابن الانباری، أبو البركات، ۱۴۰۳هـ، *البيان في إعراب غريب القرآن*، تحقيق طه عبد الحميد طه، ايران، دار الهجرة.
- ۲- ابن خالويه، حسين بن احمد، ۱۹۷۹م، *الحجة في القراءات السبع*، تحقيق عبدالعال سالم مكرم، چاپ سوم، بيروت، دار الشروق.
- ۳- ابن الجزري، محمد بن محمد، *النشر في القراءات العشر*، تصحيح على محمد الضباع، مصر، نشر المكتبة التجارية الكبرى، بی تا.
- ۴- _____، ۱۴۱۹ هـ *منجد المقرئين ومرشد الطالبين*، به همت على بن محمد العمران، چاپ اول، المملكة العربية السعودية، دار عالم الفوائد.
- ۵- ابن جنی، أبو الفتح عثمان، ۱۹۹۹م، *المحتسب*، تحقيق على النجدی ناصف و دیگران، قاهره، المجلس الأعلى للشئون الإسلامية.
- ۶- _____، *الخصائص*، تحقيق محمد على النجار، چاپ دوم، بيروت، دار الهدى، بی تا.
- ۷- ابن زنجلة، أبوزرعة عبدالرحمن بن محمد، ۱۹۸۲م، *حجة القراءات*، تحقيق سعيد افغانی، بيروت، مؤسسة الرسالة.
- ۸- ابن عطية أندلسی، غالب بن عبدالرحمن، ۱۴۱۳ هـ، *المحور الوجيز في تفسير الكتاب العزيز*، تحقيق عبد السلام عبد الشافی محمد، چاپ اول، لبنان، دار الكتب العلمية.
- ۹- ابن عقيل، عبدالله، ۱۹۸۰م، *شرح ابن عقيل على ألفية ابن مالك*، تحقيق محيى الدين عبد الحميد، چاپ بیستم، قاهره، مكتبة دار التراث.

- ١٠- ابن على، نصر أبو عبدالله نحوى، ١٩٩٣م، *الموضح فى وجوه القراءات و عللها*، تحقيق عمر حمدان كيسى، چاپ اول، جدة.
- ١١- ابن مالك، محمد بن عبدالله، ٢٠٠٠م، *شرح الكافية الشافية*، تحقيق محمد على معوض و عادل أحمد الموجود، چاپ اول، بيروت، دار الكتب العلمية.
- ١٢- ابن منظور، ١٩٥٦م، *لسان العرب*، بيروت.
- ١٣- ابن هشام انصارى، *أوضح المسالك إلى ألفية ابن مالك*، تحقيق محمد محى الدين عبد الحميد، چاپ اول، دار الفكر، بی تا.
- ١٤- _____، ١٩٩٨م، *معنى اللبيب*، تحقيق مازن المبارك و محمد على حمد الله، چاپ اول، دار الفكر.
- ١٥- ابن يعيش، ابن على، ١٩٢٨م، *شرح المفصل*، مصر، المطبعة المنيرية.
- ١٦- أبو حيان أندلسى، ١٩٩٢م، *البحر المحيط*، بيروت، دار الفكر.
- ١٧- أبو شامة، عبدالرحمن بن اسماعيل، ١٣٩٥ هـ، *المرشد الوجيز إلى علوم تتعلق بالكتاب العزيز*، تحقيق طيار آلتى قولاج، بيروت، دار صادر.
- ١٨- أنيس، ابراهيم، *فى اللهجات العربية*، قاهره، بی تا.
- ١٩- بازمول، محمد بن عمر، ١٩٩٦م، *القراءات و أثرها فى التفسير و الأحكام*، چاپ اول، رياض، دار الهجرة.
- ٢٠- بستانى، قاسم، *لهجه هاى عربى در قرائت هاى قرآنى*، مقاله، صحيفه مبین، شماره ٣٩، سال ٨٦-١٣٨٥.
- ٢١- خاروف، محمد فهد، ١٩٩٥م، *الميسر فى القراءات الأربعة عشرة*، مراجعه محمد كريم راجح، دمشق، دار ابن كثير - دمشق، دار الكلم الطيب.
- ٢٢- خطيب، عبداللطيف، ٢٠٠٤م، *معجم القراءات*، دمشق، دار سعد الدين للطباعة و النشر و التوزيع.
- ٢٣- دمياطى، احمد، ١٣٥٩ هـ، *الاتحاف فضلاء البشر فى القراءات الاربع عشر*، مصر، مطبعة حنفى.
- ٢٤- راجحى، عبده، ١٩٦٨م، *اللهجات العربية فى القراءات القرآنية*، قاهره.
- ٢٥- رافعى، مصطفى صادق، ١٩٤٠م، *تاريخ آداب العربى*، قاهره، مطبعة الاستقامة.
- ٢٦- زجاج، ١٩٨٨م، *معانى القرآن و إعرابه*، تحقيق عبد الجليل عبده الشلبى، چاپ اول، بی جا، عالم الكتب.

- ٢٧- زرقانی، محمد عبدالعظیم، ١٩٩٦م، *مناهل العرفان فی علوم القرآن*، تحقیق مکتب البحوث و الدراسات، چاپ اول، بیروت، دارالفکر.
- ٢٨- زرکشی، محمد بن عبدالله، ١٣٧٦ هـ، *البرهان فی علوم القرآن*، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، چاپ اول، بی جا.
- ٢٩- زمخشری، جار الله، ١٢٨١هـ، *الکشاف*، چاپ دوم، قاهره، دار الطباعة المصرية.
- ٣٠- سیویه، عمرو بن عثمان، *الکتاب*، تحقیق عبدالسلام، محمد هارون، چاپ اول، بیروت، دار الجیل، بی تا.
- ٣١- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، *الاقتراح فی علم اصول النحو*، تحقیق دکتر احمد محمد قاسم، قم، افست نشر ادب الحوزه، بی تا.
- ٣٢- _____، ١٩٧٨م، *الاتقان فی علوم القرآن*، چاپ چهارم، مصر، شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي و اولاده.
- ٣٣- _____، *همع الهوامع*، تحقیق عبد الحمید الهنداوی، قاهره، المكتبة التوفيقية، بی تا.
- ٣٤- صبحی، صالح، ١٩٦٩م، *مباحث فی علوم القرآن*، بیروت، دار العلم.
- ٣٥- صفاقسی، علی نوری، ١٩٥٤م، *نحیث النفع فی القراءات السبع*، حاشیه سراج القارئ المبتدئ، چاپ سوم، مصر، مطبعة مصطفى البابي الحلبي و اولاده.
- ٣٦- طبری، محمد بن جریر، ١٩٨٧م، *جامع البیان فی تأویل آیات القرآن*، قاهره، دار الحديث.
- ٣٧- عکبری، عبدالله بن حسین، ١٩٦٩م، *املاء ما من به الرحمن من وجوه الاعراب و القراءات فی جمیع القرآن*، تصحیح و تحقیق ابراهیم عطوه عوض، چاپ دوم، مصر، مکتبه مصطفى البابي و اولاده - محمد محمود و شرکاء.
- ٣٨- فاخر، علی محمد، ١٩٩٩م، *التوجيهات والآثار النحوية للقراءات الثلاثة بعد السبعة*، چاپ اول، مکتبه وهبة.
- ٣٩- فارسی، أبو علی حسن بن عبدالغفار، ١٩٩١م، *الحجة للقراء السبعة*، تحقیق بدرالدین قهوجی - بشیر جویجاتی، مراجعه عبدالعزیز رباح، دمشق، دار المأمون للتراث.
- ٤٠- فراء، یحیی بن زیاد، ١٩٨٣م، *معانی القرآن*، چاپ سوم، بیروت، عالم الکتب.
- ٤١- فضلی، عبدالهادی، ١٩٧٩م، *القراءات القرآنية تاريخ وتعريف*، چاپ اول، جده، دار المجمع العلمی.

- ٤٢- لبدى، محمد سمير، ١٩٧٨م، *أثر القرآن و القراءات فى النحو العربى*، چاپ اول، كويت، دار الكتب الثقافية.
- ٤٣- مبرد، محمد بن يزيد، *الكامل فى اللغة والأدب*، بيروت، مؤسسة المعارف، بى تا.
- ٤٤- محسين، محمد سالم، ١٩٧٠م، *المهذب فى القراءات العشر و توجيهها*، قاهره، مكتبة الكليات الأزهرية.
- ٤٥- _____، *الوقف و الوصل فى اللغة العربية*، قاهره، بى تا.
- ٤٦- مخزومى، مهدي، ١٩٨٦م، *مدرسة الكوفة و منهجها فى دراسة اللغة و النحو*، چاپ سوم، بيروت، دار الرائد العربى.
- ٤٧- مكرم، عبدالعال سالم، ١٩٨٧م، *أثر القراءات فى الدراسات النحوية*، چاپ سوم، كويت، مؤسسة على جراح الصباح.
- ٤٨- مكى، ابن أبى طالب قيسى، ١٣٦٢، *مشكل اعراب القرآن*، تحقيق ياسين محمد السواس، مقدمه و شرح عليرضا ميزرا محمد، انتشارات نور.
- ٤٩- _____، ١٩٨١م، *الكشف عن وجوه القراءات و عللها و حججها*، تحقيق محى الدين رمضان، چاپ دوم، بى جا، مؤسسة الرسالة.
- ٥٠- مكى، احمد انصارى، ١٤٠٥هـ، *نظرية النحو القرآنى*، أحمد انصارى، چاپ اول، بى جا، دار القبلة للثقافة الإسلامية.
- ٥١- مهدي، احمد بن عمّار، ١٩٩٥م، *شرح الهداية*، تحقيق حازم سعيد حيدر، چاپ اول، رياض، مكتبة الرشد.
- ٥٢- نحاس، ١٩٩٨م، *إعراب القرآن*، تحقيق زهير غازى زاهد، چاپ سوم، بيروت، عالم الكتب.
- ٥٣- وافى، على عبدالواحد، ١٩٦٢م، *فقه اللغة*، قاهره.